بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 49**

جلسه۲۱/ ۰۹ / ۸۸ تبیین یک مثال برای اطلاق مقامی

**مقدمات حکمت (اطلاق لفظی و مقامی)**

بحث در اطلاق لفظی و اطلاق مقامی بود. برخی از دوستان برای اطلاق مقامی به اوفوا بالعقود مثال زدند و این که قیود شرعی محتمله درصحت عقد عرفی با اطلاق مقامی نفی می شود. حال آیا این مثال برای بحث اطلاق مقامی، صحیح است یا خیر؟ پیش از پاسخ به این سوال تذکر این نکته مفید است که برخی قاعده لزوم حمل الفاظ وارده در لسان شارع بر معانی لغویه یا عرفیه را مستند به اطلاق مقامی می دانند، ولی اصطلاح متعارف در مورد اطلاق مقامی شامل چنین قاعده ای نیست.

به هر حال آیه اوفوا بالعقود، بنا برخی مبانی به بحث اطلاق مقامی ارتباط دارد. توضیح این که اگر مراد از العقود در آیه را عقود عرفی بگیریم، هر امری که احتمال دهیم شارع در صحت عقد عرفی معتبر دانسته با اطلاق لفظی آیه نفی می گردد و مجالی برای بحث اطلاق مقامی نیست. ولی اگر مراد از العقود عقود شرعی باشد، قهرا اطلاق لفظی آیه نمی تواند اعتبار شرایط محتمله را نفی کند. ولی در اینجا می توان به اطلاق مقامی تمسک جست؛ به این بیان که قانون عقود شرعی در بستر قانون عقود عرفی تشریع شده و اگر عقد شرعی با عقد عرفی مغایرت داشته باشد، شارع باید به آن تصریح کند. پس از عدم تصریح شارع توافق عقد شرعی و عقد عرفی در مقومات و شرائط صحت استفاده می گردد که این استفاده از باب اطلاق مقامی است.

**فوارق اطلاق لفظی و اطلاق مقامی**

در مورد فوارق اطلاق لفظی و اطلاق مقامی، اولین فرق این است که اطلاق لفظی مربوط به تعیین مفاد قضیه است و به تعبیر شهید صدر، تقیید در اطلاق لفظی باعث می شود که صورت قضیه تغییر کند. مثلا اگر گفته شود المستطیع یحج، اگر مراد قسم خاصی از مستطیع باشد و قید بخورد، این تقیید به صورت همین قضیه، قیدی را اضافه می کند. ما با توجه به این که در مقام بودن را موثر در کلیت قضیه می دانیم، این گونه تعبیر می کنیم که اطلاق لفظی سبب می شود که وضعیت برخی اجزای قضیه از جهت عام و خاص بودن روشن شود.

ما سابقا تعبیر می کردیم که اطلاق سور قضیه را تعیین می کند. این تعبیر تا اندازه ای قصور دارد؛ چرا که سور اصطلاحا مربوط به موضوع قضیه است، در حالی که اطلاق ممکن است به موضوع قضیه

مربوط نباشد. به تعبیر اصولیان، قضیه ای که حکم و موضوع و متعلق دارد، اطلاق در همه اینها قابل تصویر است.

نکته دیگر در مورد اطلاق لفظی این است که مرحوم آخوند می فرمایند که مقتضای اطلاق لفظی گاهی عموم بدلی است و گاهی عموم شمولی و گاهی مقتضای مقدمات حکمت، تعیین قسم خاصی از افراد است. مثلا در وجوب، مقدمات حکمت، وجوب را متعین می کند در وجوب عینی تعیینی نفسی. به تعبیر دیگر با اطلاق لفظی و تقیید لفظی وضعیت حکم و موضوع و متعلق آن از جهت عام بودن یا اختصاص داشتن به برخی افراد یا اصناف، مشخص می شود، ولی اطلاق مقامی و احتمال مخالف آن ربطی به تعیین خصوصیات اجزای قضیه ندارد، بلکه از اطلاق مقامی مفاد های متفاوت استفاده می شود.

در مثال اوفوا بالعقود، مفاد اطلاق لفظی با توجه به مقدمات حکمت، کلیت عقدی است که موضوع قضیه قرار گرفته است (عقد عرفی). اگر این قضیه بخواهد مقید شود، همین موضوع حکم یعنی عقد عرفی، مقید می شود. اما اگر گفتیم مراد از عقد، عقد شرعی است و به اطلاق مقامی تمسک کردیم، در اینجا اطلاق، محدوده موضوع قضیه را تعیین نمی کند. اگر اطلاق مقامی صحیح نباشد و احتمال مخالف آن هم مطرح باشد، باز تقیید اجزای قضیه مذکوره نیست.

به هر حال در این فرق بین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی تفاوتی بین مبنای ما در تعیین مفاد مقدمات حکمت و بین مبنای شهید صدر در تعیین نتیجه مقدمات حکمت (تعیین لابشرط قسمی بودن موضوع) یا کلام مرحوم آخوند در تعیین مفاد مقدمات حکمت (که گاه نتیجه مقدمات حکمت را تعین صنف خاصی است)، نیست. بنا بر همه این مبانی اطلاق لفظی به تعیین مفاد اجزای قضیه لفظیه مربوط است، ولی اطلاق مقامی به تعیین وضعیت اجزای قضیه لفظیه ربطی ندارد.

فرق دوم بین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی این است که مفاد اطلاق لفظی یک مفاد محدودی است. به تعبیر شهید صدر اطلاق لابشرط بودن موضوع را اثبات می کند و ما می گفتیم که کلیت موضوع را مشخص می کند. قسم دیگری هم که در کلام مرحوم آخوند ذکر شده است که مراد قسم خاصی از طبیعت است. به هر حال مربوط به اصل طبیعت یا طبیعت مقیده بودن موضوع است. ولی در اطلاق مقامی مفادهای متعددی دارد از این جهت که منتزع از یک قضیه خاص نیست.

فرق سوم بین این دو نوع اطلاق این است که مقدمه اصلی در مقدمات حکمت، بحث در مقام بیان بودن است، ولی اطلاق مقامی الزاما نیازی به اثبات در مقام بیان بودن ندارد. مثلا یکی از موارد اطلاق مقامی قصد وجه و تمییز است. مرحوم آخوند می فرمایند چون عرف از قصد وجه و تمییز غافل است،

اگر شارع آنها را اراده کرده باشد، باید به آن تصریح کند و اگر تصریح نکند، معلوم می شود که قید نمی باشد.

اگر قانون گذار عرفی قانونی وضع کند، ممکن است قصد وجه یا قصد تمییز را متوجه نباشد. در اینجا ما از اطلاق مقامی عدم اعتبار قصد وجه یا قصد تمییز را می فهمیم ولی نه از این جهت که این عدم اعتبار را متکلم به ما افهام کرده است، بلکه از این جهت که اگر قصد وجه یا قصد تمییز معتبر بود، قطعا متکلم آن را افهام می کرد.

بنابراین ممکن است اصلا متکلم عرفی با چنین قیودی آشنایی نداشته باشد تا در صدد افهام عدم اعتبار آنها باشد. با این حال اطلاق مقامی شکل می گیرد.

مثال دیگر این که اگر کسی بگوید من در خیابان فلان عالم را دیدم، اگر آن فرد، حالت و پوشش خاص و غیر متعارفی می داشتند، مخبر حتما آن را قید می کرد. ممکن است در جایی که متکلم پوشش عادی داشته باشد، متکلم در مقام افهام کیفیت پوشش آن عالم نباشد، با این حال عادی بودن پوشش آن عالم از کلام وی فهمیده می شود؛ چون اگر خلاف این بود، متکلم حتما به آن تصریح می کرد.

و من هنا یظهر که اطلاق مقامی به جهت افهام متکلم و قصد او افهام معنا را نیست و به تعبیر روشن تر، اطلاق مقامی جزء مدلول تفهیمی کلام نیست. التبه اگر توجه داشته باشد، می تواند آن را تفهیم کند، ولی به هر حال قصد تفهیم مقوم اطلاق مقامی نیست و اساسا از زمره دلالات لفظیه و ظهور نیز خارج است.

جوهره اطلاق لفظی با اطلاق مقامی متفاوت است. اگر چه هر دو ناشی از سکوت هستند، ولی گاهی متکلم سکوت را دال بر مطلب خاصی قرار می دهد و با آن مطلبی را افهام می کند ولی گاه شنونده خود این مطلب را از سکوت می فهمد. اطلاق مقامی از این قسم دوم است. حال اگر فهم شنونده قطعی باشد بحثی در حجیت آن نیست، ولی اگر فهم او ظنی باشد، باید برای حجیتش استدلال کرد.

از اینجا روشن می شود که اثبات اعتبار اطلاق مقامی، اگر قطعی نباشد، نیازمند دلیل است که البته شاید اثبات آن هم چندان دشوار نباشد؛ مثلا از این جهت که این یک شیوه حاکم محاوره ای است و متکلم هم ثابت نشده که از این شیوه متداول تخطی کرده است. اطلاق لفظی چون از مقوله ظواهر است، لذا بحث از حجیتش در آن بحث مندرج می شود.

سنخ اطلاق مقامی با اطلاق لفظی از اساس متفاوت است و لذا شرایط و ادله حجیت آنها متفاوت است. در تمام دلالت های لفظیه این که معنایی را از لفظ می فهمیم از این جهت است که متکلم قصد

افهام آن معنا را دارد، ولی در اطلاق مقامی این گونه نیست. اطلاق مقامی از اساس از دلالات لفظیه خارج است و منوط به قصد افهام از ناحیه متکلم نیست و بحث در آن صرفا این است که اگر متکلم مقید را اراده کرده بود، باید لفظی برای آن نصب می کرد. دلالت برخلاف در آن لفظی است، ولی دلالت بر اطلاق و عدم قید، لفظی نیست. در دلالت های التزامی که متکلم ملتفت به آنها نیست، نیز همین حرف مطرح است که از سنخ دلالت لفظیه محسوب نمی شوند.

مثلا فرض کنید که کسی همیشه لباس خاصی به تن می کند. اگر کسی خبر دهد که وی را دیده است و ویژگی را گزارش نمی دهد، در اینجا می فهمیم که یا آن لباس را ندیده است یا این که کس دیگری را دیده است یا این که آن لباس در زمان دیده شدن تن او نبوده است. کیفیت تلبس در اینجا جزء مخبربه نیست، ولی اگر چیز غیر عادی می دید حتما آن را می گفت.

نکته ای که در جلسه آینده به آن می پردازیم این است که اطلاق مقامی دو قسم است؛ اطلاق مقامی در دلیل واحد و اطلاق مقامی در مجموع ادله. هویت اطلاق مقامی آیا در این دو قسم تفاوتی می کند؟ تفاوت اینها با اطلاق لفظی چیست؟ در جلسه آینده به توضیح این مباحث خواهیم پرداخت.